

جنگ "ضدتروریستی" آمریکا چگونه خواهد بود؟

محمدرضا شالگونی

جرج بوش در پاسخ به عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر، آماده‌باش برای جنگ جدیدی را اعلام کرده است که به قول خرداد "نخستین جنگ قرن بیست و یکم" خواهد بود. هدف این جنگ، ظاهراً، ریشه‌کن کردن تروریسم است و به گفته کالین پاول، جنگی طولانی، در جبهه‌هایی بسیار؛ جنگی که در آن به قول بوش— "در میان تروریست‌هایی که این اعمال را مرتکب شده‌اند و کسانی که به آن‌ها پناه می‌دهند، فرقی" نخواهد بود. از هم اکنون روشن است که میدان اصلی این جنگ در خاورمیانه خواهد بود. و قبل از همه، افغانستان و عراق و بعد، احتمالاً ایران، و در مراحل بعدی، شاید، پاکستان، سوریه، بخشی از لبنان، فلسطین، سودان و حتی لیبی. اما جنگی با این اهداف و ابعاد، به جای ضربه زدن به تروریسم، آن را گسترش خواهد داد. به چند دلیل:

۱- هدف‌های این جنگ، لاقلاً در رابطه با تروریسم، مبهم است. زیرا مفهوم "دشمن" در آن، آشکارا مبهم و کش‌دار است. تروریست کیست؟ برای پاسخ به این سؤال، ناگزیر، قبلاً باید پرسید: از نظر کی؟ مثلاً از همین حالا آریل شارون اصرار دارد که عرفات را نیز در فهرست تروریست‌ها بگنجانند: "باید به یاد داشته باشیم کسی که دهه‌ها پیش به هواپیماری‌های مشروعیت داد، عرفات بود". یا مثلاً تردیدی نیست که حزب‌الله لبنان در کشتن و گروگان گرفتن صدها امریکایی و اروپایی نقش اصلی را داشته است. همین الان اسم عماد مقنیه— که ظاهراً از طراحان اصلی انفجار قرارگاه نظامی آمریکا در بیروت بوده و اکنون در پناه جمهوری اسلامی زندگی می‌کند— دوباره بر سر زبان‌ها افتاده است. مسلم است که خالق و حامی حزب‌الله، جمهوری اسلامی است پس جنگ "ضدتروریستی" آمریکا نمی‌تواند جمهوری اسلامی را نادیده بگیرد. اما از طرف دیگر می‌دانیم که دولت آمریکا (مثل هر دولت دیگر و بیش از هر دولت دیگر) "تروریسم" را در متن منافع عمومی‌اش تعریف می‌کند. مثلاً اسامه بن لادن، از نظر آمریکا، در این ده سال اخیر به "تروریست" تبدیل شده است و گر نه قبل از آن "مبارز آزادی" تلقی می‌شد. یا مثلاً ارتش پاکستان— یعنی خالق و حامی اصلی طالبان و بسیاری از شاخه‌های "مجاهدین" افغان— در دوره دیکتاتوری ۱۱ ساله ضیاءالحق کارگزار اصلی آمریکا در رابطه با افغانستان بود، ولی اکنون کاملاً گوش به فرمان آمریکا نیست و اگر عملیات "ضدتروریستی" در افغانستان، وحدت درونی آن را متلاشی کند، پاکستان (یعنی کشوری هم‌اکنون بی‌ثبات) می‌تواند به دشمن آمریکا تبدیل شود، دشمن مسلح به بنیادگرایی اسلامی و بمب اتمی!

۲- مقابله نظامی با "تروریسم" معمولاً بازده زیادی ندارد و با کُندی بسیاری پیش می‌رود. کافی است به یاد داشته باشیم که تلاش دولت آمریکا برای نابودی یا دستگیری همین اسامه بن لادن حدود ده سال است که ادامه دارد، بی‌آن‌که نتیجه قابل توجهی داشته باشد. اگر ادعای امریکایی‌ها درست باشد، بن لادن در این مدت، بارها به منافع آمریکا ضربه زده، ولی ضربه سازمانی مهمی ندیده است. رابرت فیسک (در شماره ۱۳ سپتامبر روزنامه "آیندپندنت") به نمونه جالبی اشاره می‌کند: ۱۷ سال پیش، وقتی پایگاه تفنگ‌داران دریایی آمریکا در بیروت، از طریق بمب‌گذاران انتحاری منفجر شد و ۲۴۱ نفر امریکایی را به کام مرگ فرستاد، جرج بوش پدر که در آن موقع معاون رئیس جمهوری آمریکا بود، در میان ویرانه‌های آن پایگاه اعلام کرد "ما نخواهیم گذاشت یک مشت بزدل حمله‌گر تروریست، سیاست خارجی ایالات متحده را متزلزل سازند. سیاست خارجی به وسیله ترور، دیکته نخواهد شد و تغییر نخواهد یافت". اما چند ماه بعد، نیروهای آمریکا بند و بساط‌شان را جمع کردند و از لبنان خارج شدند و هنوز هم که هنوز است آن‌ها حتی نام کسی را که آن عملیات انتحاری را انجام داده نمی‌دانند.

۳- جوامع جدید به طور عام و کشورهای پیوندهای جهانی گسترده‌تری دارند، به طور خاص، در مقابل تروریسم آسیب‌پذیرند. و از این نظر، آمریکا به نحوی غیرقابل مقایسه با دیگران، آسیب‌پذیرتر است. زیرا اولاً— آمریکا نه می‌خواهد

و نه می‌تواند پیوندهای بسیار گسترده‌اش را با جهان قطع کند. مثلاً نگاهی به شمار حیرت‌انگیز غیرامریکایی‌های کشته یا مفقود شده در همین انفجارهای ۱۱ سپتامبر نشان می‌دهد که نیویورک عملاً یک شهر بین‌المللی است. ثانیاً- آمریکا به مثابه تنها ابرقدرت (به معنای مطلق کلمه) در همه جای دنیا حضور دارد و بنابراین نمی‌تواند تنها به مفهوم امنیت در درون مرزهای اش دل خوش کند. ثالثاً- شرایط لازم برای سازمان دادن انواع اقدامات خشن (و از جمله اقدامات تروریستی) در آمریکا، در مقایسه با سایر کشورهای پیش‌رفته جهان، آشکارا مساعدتر است. کافی است به یاد داشته باشیم که در آمریکا چند صد میلیون اسلحه در دست مردم وجود دارد و طبق قانون اساسی آمریکا، حق مسلح بودن جزئی از حقوق شهروندی مردم تلقی می‌شود. بنابراین، چنین جامعه‌ای نمی‌تواند صرفاً با بگیر و ببند، جلو تروریسم را بگیرد. باید توجه داشت که آمریکا هم اکنون یکی از خشن‌ترین سیستم‌های جزایی جوامع پیشرفته را دارد، شمار اعدامی‌ها در آن یکی از بالاترین‌های جهان است و در میان همه کشورهای جهان، بیشترین جمعیت زندانی را دارد. امکانات اطلاعاتی و امنیتی پیشرفته نیز به خودی خود نمی‌تواند در مقابله با تروریسم تعیین‌کننده باشد. همین فاجعه ۱۱ سپتامبر نشان داد که اگر کسانی از جان خودشان بگذرند، با امکاناتی نسبتاً ساده می‌توانند حتی حساس‌ترین مراکز پیشرفته‌ترین قدرت‌ها را زیر ضرب بگیرند.

۴- سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه (که تغییر آن هم دست کم در کوتاه‌مدت- کار آسانی نیست) از نظر اکثریت مردم این منطقه، آشکارا زورگویانه است. کنترل منابع نفت خاورمیانه و حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل دو عنصر ثابتی هستند که در تعیین سیاست خارجی آمریکا در این منطقه- در دوره بعد از پایان "جنگ سرد"- بیش از هر چیز دیگر، نقش دارند. عامل اول یکی از لوازم استراتژی جهانی امپریالیسم امریکاست و به سادگی قابل تغییر نیست. همین عامل است که آمریکا را به حامی اصلی بسیاری از دولت‌های فاسد و استبدادی و بزرگ‌ترین نیروی بین‌المللی مخالف دموکراسی واقعی در این منطقه تبدیل می‌کند. و عامل دوم که از نفوذ نیرومندی یهودیان در ساختار طبقه سیاسی آمریکا در چهارپنجه دهه گذشته ناشی می‌شود، در دامن زدن به بنیادگرایی مذهبی در کشورهای عربی و نیز کشورهای "اسلامی" منطقه نقش مهمی دارد.

اگر این ملاحظات درست باشند، جنگ "ضدتروریستی" آمریکا پی‌آمدهایی خواهد داشت که مهم‌ترین آن‌ها به احتمال زیاد، چنین خواهند بود:

۱- بسیج گسترده برای شناسایی و دستگیری "تروریست‌ها" و پیش‌گیری از "تروریسم" خواه ناخواه، در خود آمریکا و سایر کشورهای غربی، تهاجم وسیعی را علیه آزادی‌های مدنی به بار خواهد آورد. اما با توجه به سنگربندی مدنی محکمی که در این جوامع وجود دارد، چنین تهاجمی می‌تواند با واکنش‌های نیرومندی از طرف مردم و مخصوصاً افکار عمومی مترقی روبرو گردد. ولی از همین حالا روشن است که قربانی اصلی این تهاجم، جمعیت مهاجری خواهد بود که در این کشورها زندگی می‌کنند و در عمل، کاملاً بی‌دفاع هستند.

۲- حادثه ۱۱ سپتامبر فرصت بی‌همتایی برای پیشبرد طرح‌های تسلیحاتی و استراتژیک دولت بوش فراهم آورده است. آن‌ها خواهند کوشید به بهانه جنگ علیه "تروریسم" اولاً- سیاست یک سویه‌گرایی (unilateralism) امریکایی را که در دهه اخیر، در سطوح مختلف، جا افتاده است، با تمام نیرو پیش ببرند. ثانیاً- سلطه انحصاری آمریکا را بر خاورمیانه (که بخش تعیین‌کننده منابع انرژی فسیلی جهان را دارد) باز هم تقویت کنند. بنابراین "تروریسم" مفهومی خواهد بود که بسته به اقتضای طرح مشخص آمریکا در منطقه خاورمیانه، مدام تعریف و بازتعریف خواهد شد ولی همین آآن می‌توان گفت که "تروریست" کسی خواهد بود که با سلطه آمریکا بر منطقه مخالف باشد.

۳- جنگ "ضدتروریستی" آمریکا از آن‌جا که یک جنگ معمولی نیست و هدف‌های مبهم و گل و گشادی دارد و قرار است در جبهه‌های زیادی جنگیده شود؛ اولاً- یک جنگ طولانی خواهد بود. (مثلاً هنری کیسنجر می‌گوید ممکن است یک دهه تمام ادامه یابد)؛ ثانیاً- استراتژی‌های مرحله‌ای کاملاً متفاوتی خواهد داشت. ثالثاً- در سطوح متعدد و با

ابزارهای مختلفی جنگیده خواهد شد. رابعاً- برای این که حمایت افکار عمومی امریکا را با خود داشته باشد، لااقل در مراحل اولیه، به یک سلسله فتوحات نمادین برجسته نیاز خواهد داشت.

مسلم است که جنگی با این دورنمای احتمالی، مصیبت‌های گسترده‌ای به بار خواهد آورد. مخصوصاً برای مردم خاورمیانه. علی‌رغم موضع‌گیری‌های اخیر رهبران جمهوری اسلامی (که بی‌تردید از سر ترس بوده است) هنوز قرائین زیادی وجود دارد که ایران یکی از کانون‌های اصلی این جنگ خواهد بود. البته بعید است امریکا در مرحله کنونی خواهان درگیری با جمهوری اسلامی باشد. و هم‌چنین ممکن است "جنگ" با جمهوری اسلامی، شکل نظامی پیدا نکند. اما بعیدتر این است که دولت امریکا بتواند نقش مستقیم یا غیرمستقیم جمهوری اسلامی را در کشتن و گروگان گرفتن صدها امریکایی در لبنان و جاهای دیگر، به فراموشی بسپارد. فراموش نباید کرد که پرونده بعضی از این ماجراها، قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، در دادگاه‌های امریکا به جریان افتاده و از طرف مدعیان خصوصی پی‌گیری می‌شود و اکنون که جنگ صلیبی علیه "تروریسم" راه افتاده، دولت بوش حتی اگر بخواهد، به آسانی نمی‌تواند آن ماجراها را مختومه اعلام کند. بنابراین ایرانیان نمی‌توانند و نباید در این "جنگ" نقش تماشاگر را بازی کنند. ما اکنون وارد دوره‌ای می‌شویم که وزن تحولات بین‌المللی در مبارزات گسترده‌ای که مردم ایران علیه جمهوری اسلامی آغاز کرده‌اند، به نحو بی‌سابقه‌ای بالا می‌رود. هوشیاری جریان‌های مترقی و آزادی‌خواه ایران می‌تواند این وضعیت را به فرصتی بزرگ برای گسترش هرچه شتابان‌تر جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی تبدیل کند. لازمه این کار بی‌اعتمادی کامل نسبت به هدف‌های "ضدتروریستی" امریکا و مبارزه قاطع و آشتی‌ناپذیر برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. ما باید بی‌هیچ تردید و بدون هرگونه اگر و مگر، جنایت وحشتناک ۱۱ سپتامبر و هر نوع اقدام علیه جان انسان‌های بی‌گناه، را محکوم کنیم. خواه از طریق تروریست‌های انتحاری باشد، خواه از طریق "سربازان گم‌نام امام زمان" یا از طریق هواپیماها و موشک‌های امریکا یا بوسیله تحریم‌های مرگ‌بار بین‌المللی. جریان‌های مترقی و آزادی‌خواه ایران خواسته یا ناخواسته در وسط معرکه این "جنگ" عجیب و هزارچهره خواهند بود، پس باید در داخل کشور و در سطح بین‌المللی بیشترین تلاش را برای مقابله با آدم‌کشی سازمان‌یافته و استبداد و تاریک‌اندیشی انجام بدهند.